

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی  
۱۳ مارچ ۲۰۱۷

## جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب دوم

بخش هفدهم ، جنگ جهانی دوم

اروپا در آستانه جنگ جهانی دوم صحنه رقابت و زور آزمائی دو مدل حاکمیت سیاسی است. مدل دموکراسی بورژوائی در مقابل مدل دیکتاتوری در ابعاد گوناگون آن. وجه غالب با مدل نوع دوم است. در این مقطع دیکتاتوری خلاف امروز مدل مورد علاقه و ستایش میلیونها نفر در اروپا و آسیاست. دموکراسی بورژوائی و فاشیزم نوع ایتالیائی البته دو روی یک سکه اند. هر دو دیکتاتوری سرمایه اند. اولی دیکتاتوری پنهان سرمایه کلان با ابزار فریب و دومی دیکتاتوری عریان همان سرمایه کلان ولی با ابزار زور و اعمال خشونت بی حد و مرز. اولی محل تاخت و تاز سرمایه فراملی است و دومی میدان ترکانازی سرمایه ملی.

نازیسم در المان و ستالینیزم در شوروی البته با فاشیزم یکی نیستند. یکسان قلمداد کردن این سه مدل دیکتاتوری چیزی جز ساده کردن صورت مسئله برای اذهان ساده نیست. "سرمایه" در المان نازی تا آنجائی محترم است که در خدمت منافع عالیه المان و نژاد ژرمن عمل می کند. یعنی در اینجا خلاف سیستمهای سرمایه داری چه در قالب دموکراسی بورژوائی و چه در قالب فاشیزم سرمایه داری ، سمت و سوی حرکت "کلان سرمایه" سودآوری مطلق و به هر قیمت نیست ، خدمت به منافع ملی و بسیج تسلیحاتی دولت نازی است. هدف نازیها تنها برتری المان و نژاد ژرمن در دنیا هم نیست ، رفاه مردم و تأمین کار و نان برای اکثریت جامعه المانی نیز هدف اعلام شده و مهمتر از آن تحقق یافته حزب ناسیونال سوسیالیست و پیشوای آن است. چیزی که در ایتالیای فاشیست و اسپانیای فرانکیست محلی از اعراب ندارد.

این که ژوزف ستالین در روسیه شوروی و آدولف هیتلر در المان نازی کشورهايشان را با اتکاء به دیکتاتوری از منجلا ب جنگ و بیکاری و قحطی و تحقیر ملی به اوج اعتلاء و قدرت در جهان رسانیده اند محل مجادله نیست. این مقوله خارج از بحث حقانیت و درستی و غلطی سیستمها و ایدئولوژیهاست. بدیهی است که از یک موضع ترقیخواه و آزادیخواهانه نازیسم به مثابه دیکتاتوری راست و ستالینیزم به مثابه دیکتاتوری چپ اساساً قابل دفاع نیستند ، اما در مباحث تاریخی و تحلیل رخ داده ها نباید تحلیل را بر مبنای دیدگاه سیاسی و ایدئولوژیک ارائه داد. رخ داده های تاریخی را باید که در کادر همان شرایط زمانی و مکانی بررسی و تحلیل کرد که اتفاق افتاده اند و نه با دیدگاه ها و

معیارهای امروز. هر تحلیلی خارج از این کادر به درجات مختلف نادرست، جهت دار و خلاف واقعیت مستقل از ذهن است.

اولین اقدام بین المللی آدولف هیتلر پس از تصاحب قدرت سیاسی خروج از جامعه ملل در ۱۴ اکتوبر ۱۹۳۳ است. پیش از او جاپان در مارچ همانسال همینکار را کرده است. ایتالیا هم چهارسال بعد در دسمبر ۱۹۳۷ جامعه ملل را ترک می کند. البته ایتالیا دو سال پیش از خروج از جامعه ملل موقعی که در اکتوبر ۱۹۳۵ اقدام به تصرف اتیوپی می کند واکنش جامعه مذکور مبنی بر تحریم تسلیحاتی و صدور مواد خام و خودداری از دادن وام به دولتش را هم تجربه کرده است. سال ۱۹۳۶ سال مشروعیت جهانی نازیهاست. بازیهای المپیک برلین در اگست اینسال تمامی نگاه ها را به المان و پیشوای آن جلب می کند. جنبشهای هوادار المان یکی پس از دیگری در کشورهای گوناگون به شمول انگلستان و ایالات متحده به راه می افتند. اینسال سال شروع جنگ داخلی خونین اسپانیا نیز هست. در مارچ اینسال نیروهای مسلح المان وارد منطقه "راین لاند" می شوند. این منطقه از خاک المان براساس قرارداد ورسای منطقه غیرنظامی و خارج ازحاکمیت المان اعلام شده بود. درسال ۱۹۲۵ هم دولت جمهوری وایمار با پذیرش قرارداد لوکارنو مبنی برتعیین مرزهای غربی المان آن را به رسمیت شناخته بود. با این حال نقض پیمانهای ورسای و لوکارنواوسوی نازیها اعتراض چندانی را به دنبال ندارد. به هرحال المانیها وارد سرزمین خودشان شده اند.

سال ۱۹۳۸ یک سال کلیدی و تعیین کننده در سرنوشت جنگ جهانی در راه است. در اینسال تکلیف بسیاری از درگیریهای غیرمستقیم نازیها درصحنه اروپا روشن می گردد. ابتداء درماه فبروری یک تغییر اساسی در رهبری سیاسی و نظامی المان صورت می گیرد. "کنستانتین فون نویرات" **Konstantin von Neurath** وزیرخارجه جای خود را به "یواخیم ریبنتروپ" **Joachim von Ribbentrop** می دهد و بلومبرگ وزیر جنگ هم از کار برکنار می شود. فریچ فرمانده کل ارتش نیز جایش را به "ژنرال ویلهلم کایتل" **Wilhelm Keitel** می سپارد که در رأس نهاد جدیدی تحت عنوان فرماندهی عالی ارتش رایش قرار دارد. دستگاه سیاسی - نظامی سنتی می بایست خود را با برنامه های بلند پروازانه پیشوا برای آینده اروپا و به تبع آن المان تطبیق دهد و چنین نیز می شود.

۱۲ مارچ با ورود واحدهای ارتش المان تمامیت اتریش با شور و فتور و به شکلی کاملاً مسالمت آمیز و با یک رفراندوم نود و نه درصدی خود را به آغوش رایش می اندازد. به دنبال آن سه و نیم میلیون المانی ساکن درمنطقه سودت واقع درخاک چکسلواکی هم به سرمداری نازیهای محلی مصرانه خواستار بازگشت دوباره شان به سرزمین مادری می شوند. بدیهی است که سرزمین مادری هم برای استقبال از آنان آغوش گشوده است. مسأله چکسلواکی اولین درگیری جدی میان المان، فرانسه و بریتانیاست. در رابطه با کشور مذکور این تنها المان نیست که ادعای ارضی دارد، جدای اتحاد شوروی، پولند و مجارستان هم به همان اندازه مدعی هستند. هیتلر معنقد است که چکسلواکی یک دولت پوشالی بوده که متفقین پس از جنگ اول همچون جزیره ای در خاک رایش به وجود آورده اند. این البته یک واقعیت است. این دولت اساساً در ۲۸ اکتوبر ۱۹۱۸ یعنی فقط ۲۰ سال پیشتر از این در پراگ و بر بخشی از ویرانه های به جای مانده از امپراتوری هابسبورگها شکل گرفته است. نیروی نظامی آن از لژیونهای مزدوری تشکیل شده که فراریان ارتش روسیه و ضدانقلابیون تحت رهبری متفقین علیه انقلاب اکتوبر را شامل می گردند.

باقت جمعیتی تقریباً ۱۵ میلیونی آن شامل یک اقلیت بزرگ سه و نیم میلیونی المانی، حدود دو و نیم میلیون اسلواک، هفتصد هزار مجار، دویست هزار پولندی و حدود سیصد هزار نفر از قومیتهای مختلف دیگر از جمله رومانیاییها و اوکرائینیها می گردد. حتی انتخاب نام آنهم (چک - اسلواکی) اعلام یک تبعیض آشکار علیه گروه های قومی دیگر است. جدای از المانها اسلواکها هم که در ۱۹۱۸ بر اساس توافق پیتزبورگ در کالیفرنیا امریکا قول خودمختاری و

حقوق برابر با چکها را گرفته بودند با دست خالی به جای می مانند. اینهمه زمینه های مناسبی برای تحقق رؤیای "فضای حیاتی" مورد نیاز ناسیونال سوسیالیسم مهاجم می باشند. ضمیمه کردن منطقه سودت به بهانه دفاع از حقوق پایمال شده سه و نیم میلیون المانی آنجا یگانه راه حل پیشوا برای حل معضل سودت می باشد. او در دیداری که با "کنراد هِنلَین" **Konrad Henlein** رهبر ناسیونال سوسیالیستهای سودت در برلین انجام می گیرد ستراتیژی الحاق مسالمت آمیز منطقه سودت به المان با الگوی اتریش را طرح می کند. حزب المانیهای سودت تحت رهبری او می بایست به طرح خواسته هائی بپردازد که پیشاپیش عدم امکان تحقق آنها در کادر تعادل قوای موجود روشن بود. در رأس این خواسته ها خودمختاری باید باشد. نتیجه این ستراتیژی مشخص است. الحاق مسالمت آمیز منطقه سودت به المان و در ادامه تسلط کامل رایش بر کل سرزمینی که نام چکسلواکی بر آن نهاده شده بود.

هِنلَین در سالهای بعد در رابطه با دریا سالار کاناریس و گروه مخالفین هیتلر قرار می گیرد. جالبتر از همه رابطه او با ام - آی شش و جاسوسی برای دولت فخمیه است. این البته موضوعی جداگانه است اما ورود به این مباحث پایه های تئوریک یک تفسیر دیگر را در کنار تفسیر رسمی در رابطه با جنگ دوم محکم می کند. تفسیری که بر مبنای آن می توان در همه زمینه ها خطی پررنگ را در هدایت آگاهانه المان برای ورود به جنگی را پی گرفت که کلان سرمایه جنایتکار یهود و مدیای وابسته به آن اکثراً خواستار درگرفتن آن به هر قیمتی هستند. بر پایه های این تفسیر، دیگر آماج کنفرانس مونیخ جلوگیری از جنگ نیست ، عقب انداختن یک جنگ محتوم است. اگرچه در اینسال و در این کنفرانس چکسلواکی در زیر پای هیتلر قربانی می شود اما در واقع کنفرانس مونیخ چراغ سبز قدرتهای سرمایه داری غرب به دیکتاتور المان در رابطه با اشغال پولند است.

نوئل چمبرلین با این قربانی البته جلوی ورود زود هنگام دولت فخمیه به جنگ علیه المان را می گیرد اما به هزار زبان به قدرتهای محور پیام می دهد که راه توسعه به شرق باز و بی خطر است. پیام می دهد که مسأله چکسلواکی و پولند بیش از آن که یک موضوع جهانی باشد یک معضل داخلی و منطقه ای است. یعنی دقیقاً همانگونه که هیتلر می خواهد و می اندیشد. چقدر این موضع گیری به موضع ایالات متحده در رابطه با درگیری عراق و کویت در آغاز دهه نود میلادی شباهت دارد. آپریل گلاسپی سفیر ایالات متحده آمریکا همان وقت در عراق رسماً به دولت عراق پیغام داده بود که مسأله کویت مسأله داخلی این دو کشور است و ایالات متحده دخالتی در این موضوع نخواهد کرد. اینگونه موضعگیری در تقابل دو نیروی ناهمسان در عرف بین الملل معنای چراغ سبز به نیروی قویتر را دارد. صدام حسین با این چراغ سبز آغاز پایان خود را با اشغال کویت کلید می زند.

سرمایه و مدیای یهود به ویژه در ایالات متحده همراه با جنگ طلبان درون انگلستان به سرمداری چرچیل و مدیای وابسته به امپراتوری مالی روتشیلدها دولت چمبرلین را متهم به مماشات با هیتلر می کنند. چیزی که البته همه اینها به شمول روزولت آن را از افکار عمومی در کشورهای خود پنهان می کنند همانا مسابقه تسلیحاتی پنهانی عظیمی است که در پشت صحنه میان المان و انگلستان از سوئی و آمریکا و انگلستان از سوی دیگر در جریان است. مسابقه ای که در آن المان برای اولین بار پس از جنگ جهانی اول از بریتانیا پیشی می گیرد. خلاف مهملات بسیاری که جنگ طلبان آنروز در رابطه با سیاست موسوم به مماشات مطرح کرده و می کنند واقعیت قضیه در خودداری دولت چمبرلین از ورود زودرس به یک جنگ گسترده با نازیها، جدای دلایل بسیار دیگر یکی هم همین عقب ماندن انگلستان در مسابقه تسلیحاتی با المان بوده است. صلح طلبی چمبرلین و جنگ طلبی چرچیل در واقع دو روی سکه دست و پا زندهای مذبحخانه یک امپراتوری به ته خط رسیده ای است که هنوز امید خود را برای رهبری جهان از دست نداده است. "خط چمبرلین" همان خطی است که ادامه آن گروه مقتدر "کبوترها" را در سیستم رهبری جهان بوجود می آورد. همانگونه

که "خط چرچیل" همانی است که شالوده و سنگ بنای "گروه عقابها" را در سیاست جهانی پی می ریزد. هر دو یک هدف دارند اما با شیوه هائی متفاوت و بعضاً متضاد.

به هر تقدیر جدای دست بالا پیدا کردن موقت المان در مسابقه تسلیحاتی مثل روز روشن بود که در شرایط درگیر شدن دولت فخیمه در یک جنگ جهانی دیگر هیچ چیز هم که از دست نرود مقوله رهبری جهان که هنوز میان ابرقدرت قدیم و قدرت تازه نفس و مدعی جدید حل ناشده بر جای مانده بود باید دودستی تحویل ایالات متحده امریکا گردد. تا این تاریخ دولت بریتانیا علی رغم دست بالا پیدا کردن آشکار ایالات متحده پس از جنگ اول اکیداً و به هر قیمتی در مقابل آن مقاومت به خرج داده است.

در این مقطع (همچنانکه امروز هم) هنوز کمتر کسی می داند که طرح ارتش امریکا برای حمله به انگلستان از طریق کانادا همچنان یکی از گزینه های روی میز در دولت آن کشور است. واقعیتی که نه مدیای کشورهای غربی و نه الیت سیاسی آن درکنار تبلیغات گسترده علیه سیاست موسوم به ممانشات ذره ای هم به آن نپرداخته و نخواهند هم پرداخت. در این رابطه یعنی در ارتباط با طرح تهاجم نظامی گسترده امریکا به بریتانیا موسوم به "طرح سرخ" در بخش آینده مفصل توضیح خواهم داد. در حال امضای قرارداد مونیخ نتیجه یک چنین تعادل قوائی است که در اروپای آنروز حاکم بوده است.

روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ با حضور رهبران چهار کشور المان، انگلیس، ایتالیا و فرانسه در شهر مونیخ المان و دریغاب رهبران شوروی و به ویژه خود قربانی، منطقه سودت در خاک چکسلواکی تقدیم المان می گردد. با این قرارداد البته جلو جنگی گرفته می شود که هنوز زمانش فرا نرسیده است. یکروز پیش از امضای این قرارداد یک اقدام به کودتا هم در المان و علیه پیشوا در جریان است. بخشی از فرماندهی ارتش از جمله ژنرال "لودویگ بک" رئیس ستاد ارتش، ژنرال "والتر فون براوخیچ" فرماندهی کل ارتش رایش و دریاسالار "ویلهلم کاناریس" با همکاری گروهی از بوروکراتهای دولتی طرح دستگیری و محاکمه هیتلر به جرم بردن المان به سمت جنگ در ۲۸ سپتامبر را ریخته اند. امضای قرارداد مونیخ "توطئه موسوم به سپتمبر" و همه توطئه گران داخلی دیگر را نیز مات می کند. از این تاریخ به بعد هر نوع اقدام علیه پیشوای محبوب و ایضاً صلح طلب المان تا اطلاع ثانوی ملغی اعلام می گردد.

نوئل چمبرلین تنها اروپا و به تبع آن جهان را از خطر یک جنگ حتمی نرهانده بود، تهدید کودتا علیه هیتلر را نیز کور کرده بود. قرارداد مونیخ اما با هر تفسیر و تحلیلی دست پیشوا برای بلعیدن گام به گام چکسلواکی را باز گذاشته است. دو روز بعد از اعلام توافق میان قدرتهای اروپائی در مونیخ که در همه جا به ویژه در انگلستان با استقبال عمومی بی نظیری مواجه می شود ارتش رایش در اول اکتوبر ۱۹۳۸ پیروزمندانه و با اجازه نامه بین المللی وارد منطقه سودت در خاک چکسلواکی می گردد. روزنامه تایمز لندن در رابطه با جمعیت انبوهی که به پیشواز چمبرلین رفته است می نویسد: "هیچ فاتح از کارزار برگشته ای تا کنون با چنین استقبالی روبه رو نگردیده است".

گام بعدی نوبت جدا کردن اسلواکی است. ابتداء اسلواکی با هدایت برلین در مارچ سال بعد اعلام استقلال کامل کرده و خود را تحت الحمایه المان قرار می دهد و به دنبال آن در گامی دیگر با ورود نیروهای المان اشغال کامل کشور چک بدون شلیک حتی یک گلوله صورت می پذیرد. چکسلواکی صاحب یکی از قویترین خطوط دفاعی اروپا در خاک خود می باشد که بسادگی در مقابل هیتلر فرو می ریزد. کارخانه های مهمات سازی ایشکودا واقع در اسلواکی که بر مبنای توافق مونیخ برجا می مانند تماماً به مصادره المان در می آیند.

واکنش انگلستان و فرانسه در برابر نقض قرارداد مونیخ و ورود ارتش المان به خاک چک تنها اعتراض خشک و خالی است. هیتلر باید مطمئن شود که قدرتهای اروپا به رهبری بریتانیا به خاطر یکی دو کشور بی مقدار حول و

حوش المان پیه ریسک ورود به یک جنگ گسترده را بر تن نخواهند مالید. همه می دانند که هدف بعدی پولند است. مسأله لاینحل دانسیک و دالان منتهی به آن در خاک پولند روی میز است. در این رابطه دادن ضمانت به پولند در ۳۱ مارچ همینسال تنها اقدام عملی است که صورت می گیرد. این تضمین به دولت پولند پیام می دهد که با اتکاء به آن می تواند درمقابل زیاده خواهی های هیتلر بایستد. پولند پیام را می گیرد و به تحریک مستمر المان ادامه می دهد. موسولینی هم به سهم خود پیام را دریافت می کند. یکماه بعد در ۷ اپریل ۱۹۳۹ ایتالیا که شاهد سکوت قدرتهای اروپا در مقابل توسعه طلبی های المان است اقدام به اشغال آلبانی می کند. پنج روز بعد در ۱۲ اپریل به دنبال فرار پادشاه ، تاج سلطنتی آلبانی تحویل "ویکتور امانوئل" پادشاه ایتالیا می گردد. هیتلر علی رغم عدم رضایتش در رابطه با فرصت طلبیهای موسولینی اما واکنشی نشان نمی دهد. امضای یک قرارداد مشترک با دیکتاتور فاشیست در این مقطع و بر زمینه تعادل قوای جدید در اروپا ارزشی به مراتب بیشتر از آلبانی دارد.

یکماه بعد از این با انعقاد قرارداد موسوم به **پولاد** در ۲۲ ماه مه میان ایتالیا و المان دربرلین سرنوشت ایتالیا تماماً به سرنوشت رایش سوم گره زده می شود. بر مبنای این قرارداد که درضمن یک پیروزی بزرگ سیاسی برای هیتلر به شمار می رود، طرفین متعهد می شوند که در صورت بروز **هرجنگی** "با تمامیت نیروی نظامی در هوا ، زمین و بحر" از یک دیگر پشتیبانی به عمل آورند. اینجا همانگونه که خواست پیشوا هست صحبت از ورود به جنگ در شرایط مورد تهاجم قرارگرفتن یکی از طرفین نیست ، التزام بر مبنای بروز هرجنگی اعم از تدافعی یا تهاجمی می باشد. بگذریم که در عمل ایتالیا مدتها پس از شروع جنگ جهانی فرصت طلبانه و تنها در اوج قدرت المان وارد جنگ می شود یعنی درست بعد از ورود ارتش المان به فرانسه و تسلیم آن کشور! پس از شکست فرانسه ایل دوچه مصرانه خواهان ورود به جنگ است. "انگل" آجودان نظامی هیتلر در کتاب خاطرات خود به نقل از آدولف هیتلر جمله ای را بیان می کند که به خوبی موسولینی و دار و دسته اش را به تصویر کشیده است :

"ایتالیائنها ابتداء از فرط بزدلی درجنگ شرکت نکردند اما حالا عجله دارند که هرطور شده از این نمذکلهای نصیبشان گردد".

اما مهمترین واقعه سال ۳۹ تا مقطع شروع جنگ همانا انعقاد قرارداد عدم تهاجم میان المان و اتحاد شوروی است. در اینجا یک بازی دوگانه از جانب انگلستان از یکسو با المان و از سوی دیگر با شوروی در جریان است. ستالین به دنبال یک اتحاد سه گانه با فرانسه و انگلیس است و هیتلر نیز همواره رؤیای تقسیم قدرت و منافع در جهان با بریتانیا را در سر می پروراند. انگلیسی ها اما با هر دوطرف بازی می کنند. مقاله ۲۹ جون در پراودا با تیتز درشت "دولتهای فرانسه و انگلیس خواهان انعقاد پیمانی با شرایط متساوی با اتحاد شوروی نیستند" حاکی از انتقادات جدی دولت شوروی در رابطه با مقاصد ناصداقانه بریتانیای کبیر می باشد. ستالین سخت بدگمان است که انگلیسیها (یعنی همان دولت مماشاتگر نوئل چمبرلین) می خواهند پای او را به جنگ با هیتلر بکشانند. این شک و دودلی در رابطه با عملکرد انگلستان را سفیر جاپان در لندن هم در تلگرافش به توکیو چنین منعکس می کند: "انگلیسیها (دولت چمبرلین) طبق معمول دارند با دورویی بازی می کنند. مذاکره با شوروی را دستاویز تهدید المان قرار داده اند و متقابلاً از مذاکرات صلح با المان علیه ستالین استفاده می کنند."

چمبرلین به واسطه یکی از مشاوران بلندپایه اش به نام "سِر هوریس ویلسون" **Sir Horace Wilson** با هیتلر در تماس مداوم است. در کتاب "هیتلر و انگلیسیها" به قلم "فریتس هسه" نماینده مخفی ریبنترپ وزیر خارجه وقت المان، ویلسون در یک ملاقات خصوصی در خانه اش در ماه اگست ۳۹ با نویسنده کتاب از جانب چمبرلین اعلام آمادگی انگلستان برای عقد یک پیمان دفاعی بیست و پنجساله با المان که حاوی امتیازات اقتصادی و تجاری و همچنین استرداد

تدریجی مستعمرات آن کشور بوده را به اطلاع طرف المانی رسانده و در مقابل خواهان قول هیتلر مبنی بر خودداری از هرگونه اقدام تجاوزکارانه ای در اروپا می گردد. اینها همه همزمان با مذاکره با دولت اتحاد شوروی در رابطه با ایجاد اتحاد سه گانه علیه المان در همین ماه اگست می باشد.

قرارداد عدم تخاصم میان المان نازی و اتحاد شوروی که سرانجام در ۲۳ اگست منعقد می گردد، علی رغم بهای بالایی که نازیها باید بپردازند اما آشکارا یک پیروزی مهم برای المان به شمار می رود. این توافق میان دو دشمن ایدئولوژیک است که بدنه تشکیلاتیشان در سالهای نچندان دور برای نابودی طرف مقابل بسیج گردیده و انگیزه مبارزاتییشان را هم اساساً از این دشمنی می گرفته اند. باید برای این بدنه توضیح داد که امروز دوستی با دشمن دیروز را چه ضرورت و مصلحتی است. تا کجا می توان به این دشمن ایدئولوژیک اعتماد کرد؟ آیا این کلام خود پیشوا در کتابش "نبرد من" نبود که صراحتاً اذعان می کرد "هرگونه اتحاد المان با روسیه ناگزیر جنگی به دنبال خواهد آورد که پایان المان را در پی خواهد داشت"؟ پس چگونه می توان با "سرخها" دست اتحاد داد؟

المان در ضمن باید به متحد بالقوه آینده اش جاپان که اینک در منچوری و در مرزهای مغولستان درگیر یک جنگ اعلام نشده با اتحاد شوروی بود هم ضرورت این توافق را توضیح دهد و گرنه ورود جاپان به محدوده پیمان سه گانه با المان و ایتالیا به خطر خواهد افتاد. در جانب ستالین و اتحاد شوروی هم نیاز به کار توضیحی بسیار است بسا بیشتر از طرف مقابل. اما ویژگی مثبت یک تشکیلات هرمی با یک رهبری فرهیخته اصلاً همین است! پیشوا و رهبر هر تصمیمی که بگیرند همان صلاح ملک و ملت و تشکیلات است. جای نگرانی نیست، هردو بخوبی از پس توجیه قرارداد برمی آیند و صدای احدی هم در نمی آید.

امضای پیمان عدم تعرض با اتحاد شوروی یک هفته پیش از حمله به پولند موقتاً به نزاع میان نازیسم - کمونیسم خاتمه داده و دست هیتلر را برای تهاجم به پولند بازمی کند. پولند با سرسختی در مقابل خواست المان مبنی بر الحاق بندر آزاد دانسیگ به آن کشور، همینطور با باز کردن دالانی به بخش پروس شرقی که پیش از جنگ اول به امپراتوری المان تعلق داشته و در کنفرانس ورسای به پولند واگذار شده بود مخالفت می کند. آنها خیال می کنند که ضمانت دولتهای فرانسه و بریتانیا در مارچ آنسال مبنی بر دفاع از پولند در مقابل تهاجم رایش دست و پای هیتلر را بسته است. خیالی عبث! فرمان پیشوا به فرماندهی نیروهای مسلح المان در رابطه با تمام کردن کار پولند هنوز مرکب آن ضمانتنامه کذائی خشک نشده کمتر از یکماه بعد در اپریل صادر می گردد.

رد آخرین پیشنهاد المان در رابطه با حل مسالمت آمیز و اعلام یک نیمه بسیج نیروهای مسلح در پولند در همان ماه مارچ و نهایتاً اعلام بسیج کامل نیروئی و گرفتن آرایش جنگی ارتش آن کشور در ۳۰ اگست مدار تحریکات دولت پولند علیه المان را کامل می کند. نه پولند می تواند تصور کند که دو قدرت ضامن تمامیت ارضی اش او را در مقابل المان تنها می گذارند و نه هیتلر ورود انگلستان به جنگ علیه خود را باور دارد. آخر سالهاست که دولت فخمیه، ستراتیژی موازی با نازیها را تعقیب می کند. در این تاریخ گزینه تهاجم نظامی امریکا به انگلستان هم هنوز روی میز است.

سال ۱۹۳۹ سال پایان جنگ داخلی اسپانیا و پیروزی فالانژهای تحت حمایت المان و ایتالیا نیز هست. خیال هیتلر در این نقطه حیاتی هم از خطر حاکمیت چپ متمایل به بلشویسم روسی راحت می شود. کنترل تنگه ستراتیژیک جبل الطارق در دریای مدیترانه در دسترسی المان به شمال آفریقا نقش تعیین کننده دارد. حاکمیت فرانکو در اسپانیا از منظر هیتلر به معنای سلب حاکمیت انگلستان و به تبع آن حاکمیت المان بر این آبراه ستراتیژیک تلقی می شود. این البته رؤیائی است که هرگز به حقیقت نمی پیوندد. فرانکوئی که بخش اعظم موجودیتش را به هیتلر مدیون است به بهانه های مختلف از

همکاری با هیتلر علیه انگلستان بر سر حاکمیت بر تنگه طفره می رود. معلوم می شود که پیشوای المان در رابطه با فرانکو دچار یک اشتباه محاسبه جزئی ! است.

هیتلر در همان ماههای آغازین جنگ طرحی را برای اشغال جبل الطارق به نام طرح عملیات فلیکس در اوایل دسمبر ۱۹۳۹ پی می ریزد که با عدم موافقت فرانکو برای ورود به جنگ مجبور به لغو آن در ده دسمبر همانسال می گردد. فرانکو به دریا سالار کاناریس که از سوی هیتلر برای جلب موافقت او برای عملیات فلیکس به اسپانیا رفته بود می گوید که کشور متبوعش تنها زمانی وارد جنگ خواهد شد که انگلستان آشکارا در مسیر سقوط و شکست قرار گرفته باشد. او بعدها این بهانه را هم اضافه می کند که ابتداء بایستی دروازه شرقی مدیترانه یعنی کانال سوئز پیش از دروازه غربی یعنی جبل الطارق بسته شود. لیست درخواستی فرانکو برای ورود به جنگ هم کوتاه نیست. صدها تن گندم و غله، توپهای ضد هوایی مدرن، استقرار توپهای سنگین برای حفاظت از سواحل اسپانیا در مقابل حملات نیروی دریایی دولت فحیمه و بعدها هم با اشغال فرانسه توسط المان واگذاری بخشی از مستعمرات فرانسه از جمله منطقه فرانسوی مراکش و بسیاری مناطق دیگر که به لیست مذکور افزوده می شود.

هیتلر یکبار پس از دیدار با فرانکو در ۲۳ اکتوبر ۱۹۴۰ در رابطه با چانه زنیهای بی حاصل و زیاده خواهی های بی حد فرانکو در جریان مذاکره بر سر ورود اسپانیا به جنگ در طرف متحدین صراحتاً گفته بود که رفتار فرانکو بر سر میز معامله دقیقاً رفتار یک "یهودی غارتگر" را نداعی می کند ! البته پیشوا خبر ندارد که فرانکو از قضا به واقع یک نیمه یهودی هم دارد. این رازی است که نه فقط طرف اسپانیایی که هیأت های سیاسی خود هیتلر نیز علاقه ای به افشای آن نداشتند. اتو اسکورتسینی یکی از فرماندهان عملیات ویژه که عملیات نجات موسولینی را پس از دستگیری اش فرماندهی کرده بود در مصاحبه ای در سال ۱۹۷۱ اشاره به این دارد که بر راز فرانکو هم "سر ساموئل هوار" سفیر وقت بریتانیا در اسپانیا و هم جامعه سیاسی در مادرید آگاهی داشتند اما هیأت های سیاسی هیتلر همواره نیم یهودی بودن فرانکو را همانگونه که همسر یهودی مولوتوف وزیر خارجه وقت شوروی را نیز اکیداً از او پنهان می کرده اند ! این مصاحبه را اسکورتسینی زمانی انجام داده است که از قضا در اسپانیا اقامت داشته و تحت الحمایه خود فرانکو می باشد. چهار سال بعد هردوی آنها با فاصله زمانی اندکی در سال ۱۹۷۵ دنیای فانی را در پایتخت اسپانیا ترک می کنند و به دیار باقی می شتابند.

به هر تقدیر نقش فرانکو در بازنگه داشتن مدیترانه بر روی متفقین و عدم همراهی او با المان نازی اندک نیست. بسته شدن مدیترانه بر روی انگلستان به معنی تسهیل در حاکمیت نیروهای محور بر این دو منطقه ستراتیژیک است. یعنی دستیابی بر منابع بی پایان نفتی و توده های عرب منجر از دولت فحیمه و متنفراز یهودیت بین المللی توسط متحدین. این فرانکو هست که متحدین را به اروپا محدود می کند و جلوی قطع ارتباط بریتانیا و مستعمراتش به ویژه در شمال آفریقا و منطقه خاور میانه را می گیرد. این است راز حاکمیت سی ساله یک دیکتاتوری وحشی و جنایتکار همدمست و مورد حمایت المان نازی و ایتالیای فاشیستی بر اسپانیای پسا جنگ دوم. سی سال حاکمیت مطلق العنان پس از شکست قطعی فاشیسم در اروپا، بی هیچ حسابرسی در زیر دماغ آن جهان آزاد کذائی با دستی باز و وجدانی آسوده ! آزاد در قلع و قمع هر آنچه که در اسپانیا نشانی از آزادی و ترقی خواهی داشته است.

- وقایع حد فاصل ۲۴ اگست تا ۳ سپتمبر ۱۹۳۹ یعنی از اعلام رسمی قرارداد عدم تخاصم میان المان نازی و اتحاد شوروی در مسکو تا تجاوز المان به پولند و نهایتاً ورود انگلستان و فرانسه به جنگ و مهمتر از همه تلاشهای المان برای کنار آمدن با بریتانیا از جمله پیشنهاد صلح هیتلر به انگلستان بلافاصله پس از ورود ارتش رایش به پولند، بسیار مهم و نشاندهنده چگونگی ورود قدرتهای اروپائی به یک جنگ جهانی دیگر می باشد.

انعکاس رسانه‌ی پیمان هیتلر - ستالین در صبح روز ۲۴ اگست دنیای سیاست را شگفت زده می‌کند. معنای این پیمان برای پولند واضح است. آنها می‌دانند که نازیها دیر یا زود به سراغشان خواهند آمد. شگفتی اما بیش از همه در میان فعالان سیاسی چپ و راست حاکم است. جدای خود نازیها، کمونیستها بیش از همه گیج و حیرانند. به ویژه کمونیستهای فرانسه و امریکا که نمی‌دانند میان کشور خود و کشور شوراهای به کدام باید دخیل بندند و اتحاد با نازیها را چگونه توجیه کنند. اگرچه مطبوعات پولند تلاش در کم اهمیت جلوه دادن این پیمان دارند با اینحال همه خود را در همه جا برای جنگ آماده می‌کنند. این که هیتلر دانسیگ را می‌خواهد راز پنهانی نیست. این که پولند هم به زبان خوش و مثل چکسلواکی حاضر به پس دادن این بندرنیست را هم همه می‌دانند. از سوی دیگر تضمین فرانسه و انگلیس به پولند نیز روی میز است، نه فقط تضمین به پولند در مقابل هیتلر که تضمین به رومانی، یونان و ترکیه مبنی بر حمایت نظامی از کشورهای مذکور در صورت تهاجم ستالین نیز بر روی میز است.

بدیهی است که هیتلر به دنبال گسترش جنگ به غرب نیست. او می‌خواهد که با ایزوله کردن پولند جنگ را منطقه‌ی ننگه دارد. پیمان با ستالین دقیقاً در همین راستاست. او می‌داند که کلان سرمایه‌یهود به هر قیمتی جنگ می‌خواهد و این را بارها به مناسبتهای مختلف بر زبان می‌آورد اما باور ندارد که انگلستان هم حاضر به بازی در این میدان باشد چرا که مثل روز روشن است که در یک جنگ محتمل انگلستان پیروز هم اگر شود اما موقعیت خود را به مثابه یک ابر قدرت برای همیشه از دست خواهد داد و مجبور خواهد شد جایگاه رهبری جهان را دودستی تقدیم ایالات متحده امریکا کند. پس چرا باید به خاطر موضوع بی‌ارزشی چون دانسیگ با او وارد جنگ شود. نه! انگلستان همچنان بلوف می‌زند! پیشوا نمی‌داند که در این مقطع روزولت محرمانه به چمبرلین قول داده است که در صورت اعلان جنگ از سوی انگلستان، ایالات متحده و کلان سرمایه‌یهود با تمام قوا به یاری دولت انگلستان خواهند شتافت. حتی نامزد رهبری دولت فحیمه در جنگ آتی یعنی وینستون چرچیل نیز در این تاریخ مشخص گردیده است. روزولت خیال چمبرلین از سوی ستالین را هم راحت می‌کند! "تردید نداریم که اتحاد شوروی به طرفداری از آلمان وارد جنگ نخواهد شد". امریکا به یکباره در نقش دوست انگلستان ظاهر می‌شود. انگار نه انگار که در طول یک دهه گذشته طرح حمله به نیروهای بریتانیا در کانادا روی میز کلیه رؤسای جمهور امریکا از ۱۹۲۷ به بعد بوده است.

## آغاز رسمی جنگ جهانی دوم

سپیده دم روز اول سپتمبر ۱۹۳۹ با ورود نیروهای ارتش آلمان به پولند، دومین جنگ بزرگ جهانی رسماً آغاز می‌شود. تا بامداد پنجم سپتمبر کل نیروی هوایی پولند منهدم شده و دو روز بعد بخش اعظم ۳۵ لشکر این کشور یا تار و مار گشته و یا عقب نشسته است. پولند با نزدیک به یک میلیون سرباز در مقابل ارتش یک و نیم میلیونی رایش در کمتر از یکماه درهم پیچیده شده و ورشو و متعاقب آن استحکامات مدلین در ۲۷ و ۲۸ سپتمبر سقوط میکنند و یک هفته بعد هم تسلیم کامل پولند در ۶ اکتوبر اعلام می‌گردد. رایش سوم با این تهاجم پدیده نظامی جدیدی را به نمایش می‌گذارد که به "جنگ صاعقه وار" معروف می‌شود. اینجا دیگر خلاف "جنگ سنگری" در جنگ جهانی اول، ارتش مهاجم همچون صاعقه بر دشمن نازل شده و در مدت کوتاهی نیروهای نظامی و پشت جبهه آن را منهدم کرده و کشور مربوطه را اشغال می‌کند.

روز دوم سپتمبر بندرمورد مناقشه دانسیگ الحاق خود به آلمان را اعلام می‌کند. مسأله پولند در اینجا برای هیتلر ظاهراً حل است. اگر انگلستان دوباره مثل مورد چکسلواکی از کنار آن بگذرد و اعلان جنگ نکند، اشغال پولند دیگر موضوعیتی نخواهد داشت. یکروز پس از ورود ارتش رایش به پولند وساعتی پیش از شروع جلسه مجلس عوام به

منظور تصمیم گیری برای اعلان جنگ به المان و سخنرانی نویل چمبرلن در مجلس ، "فريتس هسه" نماینده خبرگزاری المان در لندن که در ضمن به عنوان نماینده مخفی ربهینتروپ وزیر خارجه در تماس با طرفهای انگلیسی نیز عمل می کند تلفونی از برلین دریافت می کند. هسه در آنطرف خط صدای ربهینتروپ را تشخیص می دهد. "شما می دانید که با چه کسی حرف می زنید. بیدرنگ به طرف مورد اعتمادتان ( منظور سر هوریس ویلسون است) مراجعه و این پیام را برسانید. پیشوا حاضر است که درمقابل بیطرفی انگلستان و در راستای ممانعت از جهانی شدن یک جنگ منطقه ای به ارتش المان دستور دهد که بلافاصله خاک پولند را ترک کرده و حتی برای خسارتهای وارده غرامت نیز بپردازد. مشروط بر این که دانسیگ و دالان منتهی به آن به المان پس داده شود و انگلستان نیز در منازعه المان با پولند میانجیگری کند. پیشوا به شما اختیار می دهد که این پیشنهاد را به اطلاع کابینه انگلستان برسانید و مذاکرات را بیدرنگ آغاز کنید".

هسه به نخست وزیری زنگ می زند. گفته می شود که ویلسون در دسترس نیست. اندکی بعد چمبرلن در مجلس عوام سخنرانی اش را آغاز خواهد کرد. او در سخنرانی اش می گوید که دولت فحیمه موظف است که واکنش نشان دهد مگر آن که هیتلر قوای خود را از پولند خارج کند. مجلس در مقابل این حرف به غلیان در می آید. همه جنگ می خواهند. بسیاری خواستار آنند که حتی بدون مشارکت فرانسه باید اولتیماتوم به المان داده شود. فشار از همه جا بر روی چمبرلن افزایش می یابد. مهمتر از همه فشار روزولت و قول پنهانی او مبنی بر حمایت همه جانبه از انگلستان در صورت اعلان جنگ به المان فشار از داخل به رهبری چرچیل را دوجندان کرده است.

پیشنهادی که هسه از سوی رهبری المان آورده است همان چیزی است که چمبرلین می خواهد. اما این آخرین تلاش در آخرین لحظات برای جلوگیری از جهانی شدن یک جنگ منطقه ای به جایی نمی رسد. ویلسون به هسه می گوید که برای ارائه این پیشنهاد به کابینه دیر شده است. جلو جنگ را دیگر نمی توان گرفت. حتی از نخست وزیر هم دیگر کاری بر نمی آید. بنا به روایت "کندی" سفیر ایالات متحده در انگلستان، چمبرلن گفته بود : امریکا و یهودیت بین المللی نهایتاً پای ما را به جنگ کشانیدند. یک ملاقات بعدی هسه با ویلسون در محل نخست وزیری نیز نتیجه نمی دهد. سوم سپتمبر اولتیماتوم دولتهای انگلیس و فرانسه در ساعت ۱۲ ظهر به پایان می رسد و بدینترتیب جنگ اجتناب ناپذیر می گردد. سرنوشت یک جنگ جهانی دیگر در آنجا رقم خورده بود که نظم نوین جهانی پسا جنگ اول یعنی نظم ورسای توسط رهبری المان مدتها پیش از آغاز جنگ ، نقض و به زیر علامت سوال رفته بود.

حتی روسها نیز انتظار اعلان جنگ از سوی بریتانیا را ندارند. خبرنگار روزنامه دیلی تلگراف از مسکو گزارش می دهد : "خبر اعلان جنگ انگلیس روسها را به شگفتی واداشته است ، آنها هم همچون خود المانها پیش بینی می کردند که نهایتاً میان المان و انگلیس سازش خواهد شد." اندکی بیش از دوهفته پس از تهاجم المان ، اتحاد شوروی نیز بر اساس موافقتنامه غیر علنی ماه اگست ۱۹۳۹ با المان مبنی بر تقسیم پولند ، نیروهای خود را وارد شرق آن کشور کرده و مناطقی را که در ۱۹۱۹ بر مبنای تصمیمات "نظم نوین جهانی" در ورسای از روسیه انقلابی گسسته و به پولند واگذار گردیده بود پس می گیرد. بدینترتیب کشوری که در آخرین سالهای قرن هجدهم برای ۱۲۳ سال (۱۸۹۵-۱۹۱۸) به کلی از صحنه جغرافیای اروپا حذف گردیده و در ۱۹۱۸ با به هم دوختن پاره هائی از دو امپراتوری منهدم شده روسیه و المان دوباره به نقشه اروپای پساجنگ اول بازگردانده شده بود ، اینک پس از ۲۱ سال یکباردیگر با امضای قراردادی میان المان نازی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ۸ اکتوبر ۱۳۳۹ تقسیم و از نقشه اروپا حذف می شود. ستالین بخش اعظم پولند را به هیتلر واگذار و درمقابل لیتوانی را دریافت کرده بود. نهایتاً با تهاجم به استونی و لتونی هرمان با تسخیر پولند ، تمامی کشورهای حوزه بالتیک به حلقه نفوذ اتحاد شوروی وارد می شوند.

هیتلر اما همچنان به دنبال سازش با انگلستان است. در شش اکتوبر در یک سخنرانی در پرای کروال دوباره خواستار صلح می شود. او می گوید: "چرا باید در غرب جنگید؟ به خاطر بازیابی پولند؟ پولند پیمان ورسای دیگر هرگز باز نخواهد گشت. این مسأله ای است بین ما و روسیه و ربطی به غرب ندارد. اگر اینطور است که هست پس چه دلیلی دارد که ما با هم بجنگیم؟ آیا عاقلانه نیست که پیش از آن که میلیونها نفر بیهوده کشته شوند و میلیونها ثروت از میان برود پشت میز مذاکره بنشینیم؟" او در پایان اضافه می کند: "اما اگر نقشه های چرچیل و همدستانش پیاده گردند آنگاه دیگر چاره ای جز جنگیدن نیست، آنگاه دیگر نومبر ۱۹۱۸ دیگری را اجازه نخواهیم داد."

پاسخی فوری به ابراز تمایل هیتلر برای صلح نمی آید. اما نهایتاً با یک هفته تأخیر پاسخ لندن می رسد. چمبرلین در مجلس عوام پیشنهادات المان را به دلیل "ابهامات" بسیار آن رد می کند. به گفته او "عمل لازم است و نه حرف". این تیر خلاصی است به تلاشهای هیتلر برای سازش با غرب در راستای گسترش در شرق. از این پس دیگر جنگ نمی تواند که منطقه ئی بماند. روز نهم اکتوبر فرمان تسخیر کشورهای بلجیم، هالند و لوکزامبورگ موسوم به کشورهای "بنلوکس" صادر می شود.

در اواخر سپتمبر گورینگ یک واسطه سویدنی به نام "بیرگر داهلروس" را که از مدتها قبل برای تماس با طرفهای انگلیسی برگزیده بود با یک پیشنهاد سخاوتمندانه پیشوا به لندن می فرستد. هیتلر می گوید "اگر انگلیسیها واقعاً خواهان صلح باشند بدان خواهند رسید اما باید عجله کنند." دالروس یک تاجر ثروتمند سویدنی است که همسری المانی دارد. او نیز جزو کسانی است که اکیداً طرفدار اتحاد میان انگلستان و المان می باشند. داهلروس در ۲۸ سپتمبر وارد لندن می شود و مستقیماً به دیدار کادوگان یک کلان زمیندار و واسطه انگلیس می رود. در طرف انگلیس اما علاقه ای به سازش احساس نمی شود. کادوگان در کتاب خاطراتش می نویسد که او چیز زیادی از برلین نیاورده بود. آخرین تلاش داهلروس در رابطه با چمبرلین و هالیفاکس هم به نتیجه نمی رسد. او که همواره به شدت مخالف بروز جنگ میان دو کشور بوده است جریان فعالیتهای خود در این زمینه و به ویژه این سفر آخرش را در کتابی به نام "آخرین تلاش" مفصلاً مکتوب کرده است.

- ۴ نومبر ۱۹۳۹ خلاف اعلام بیطرفی از سوی امریکا قانون فروش تسلیحات به هر دو طرف متخاصم تصویب می شود. در اصل اما فروش سلاح و تجهیزات تنها شامل یکطرف درگیر جنگ یعنی نیروهای متفق می گردد. در اینجا ایالات متحده عجلتاً به طور غیر رسمی در جنگ طرف می شود.

۳۰ نومبر تهاجم نیروهای شوروی به فنلاند غرب را شگفت زده می کند. فنلاند تا پیش از انقلاب اکتوبر بخشی از خاک روسیه تزاری بود که بر مبنای شعار حق تعیین سرنوشت لنین راه استقلال را برمی گزیند و به راه خود می رود. در آنجا در همان سال پایان جنگ اول یک انقلاب کمونیستی نیز با کمک سربازان المانی سرکوب گردیده بود. اشغال فنلاند نه فقط غرب که بیش از همه فاشیستها را در ایتالیا به خشم می آورد. موسولینی هنوز که هنور است اتفاق هیتلر - ستالین را هضم نکرده است.

ورود ارتش شوروی به فنلاند البته تهدیدی است برای المان. نه هیتلر به ستالین اعتماد دارد و نه ستالین به او. قدم بعدی روسها می تواند ناروی باشد که در شمال المان و مسلط بر بحیره بالتیک است. ضمناً در اواخر فبروری ۱۹۴۰ گزارشاتی مبنی بر احتمال حمله قریب الوقوع بریتانیا به کشورهای اسکاندیناوی به دست هیتلر می رسد که او را برای اشغال ناروی بیشتر ترغیب می کند. اگر انگلیس بر ناروی مسلط شود هم بحیره بالتیک را می تواند ببندد و با اینکار حرکت تحت البحری های المانی را قفل کند و هم روند صدور سنگ آهن ناروی و سویدن به المان که برای صنایع جنگی آن کشور حیاتی است را متوقف نماید. ظاهراً ناروی نمی تواند دیگر مثل جنگ اول بی طرف بماند. فرمان پیشوا

جهت اشغال همزمان دنمارک و ناروی در اول مارچ ۱۹۴۰ صادر می گردد. اپریل هردو کشور به تصرف ارتش رایش در می آیند و بدینترتیب واردات سنگ آهن سویدن و نیکل از فنلاند به المان تضمین می گردد. دهم ماه مه تهاجم نظامی گسترده ارتش المان در جبهه غرب آغاز می شود. سه کشور بلجیم، هالند و لوکزامبورک در چشم به هم زدنی به تصرف "گروه ب" ارتش رایش در می آیند، خط دفاعی ماژینو درهم شکسته می شود و تانکهای المانی در مرزهای فرانسه به صف می شوند. اینجا همان قتلگاه سربازان دو طرف طی "جنگهای سنگری" در جنگ جهانی اول است که اینبار دیگر نباید تکرار گردد. در همین مقطع یک تغییرسرنوشت ساز نیز در دولت فحیمه صورت می گیرد. نوئل چمبرلین مجبور به استعفاء می گردد و وینستون چرچیل رهبر جنگ طلبان و هم خط روزولت نخست وزیر بریتانیا می شود. از این پس دیگر هرگونه امیدی به سازش با انگلستان نقش بر آب می گردد. چرچیل و همفکران او به هیچ چیز جز نابودی المان و متحدانش نمی اندیشند. با اینحال هیتلر امید به سازش نهائی با بریتانیا را همچنان ابلهانه در سر می پروراند.

### نبرد دونکرک

۲۴ ماه مه ۱۹۴۰ صدها هزار نفر از باقیمانده نیروهای عقب نشسته فرانسوی و انگلیس در بندر دونکرک در شمال فرانسه به محاصره نیروهای متشکل در "گروه آ"ی ارتش المان در آمده و در معرض نابودی کامل قرار دارند که فرمان پیشوا مبنی بر توقف تانکهای المانی توسط فرمانده عملیات ژنرال "گرد فون روند اشتت" **Gerd von Rundstedt** ابلاغ می گردد. در این فرصت طلایی که پیش می آید ارتش بریتانیا طی عملیاتی که بر آن نام بزرگترین عملیات تخلیه نیرو در تاریخ نهاده می شود، موفق به تخلیه بخش اعظم کل ارتش بریتانیا و باقیمانده ارتش فرانسه از طریق کانال و انتقالشان به خاک انگلستان می گردد. در یک کلام المانها اجازه عقب نشینی ۳۳۰ هزار سرباز انگلیس و ۱۲۰ هزار سرباز فرانسوی را می دهند.

در سالهای بعد تا همین امروز تفاسیر گوناگونی در رابطه با این تصمیم عجیب آدولف هیتلر منتشر گردیده است. یک تفسیر این است که هدف هماهنگ کردن جلوداران "گروه آ" با بقیه بخشهای آن بوده است که به دلیل سرعت زیاد پیشروی تانکها از دیگر بخشها جدا افتاده و از برخورداری از تأمین لجستیک محروم مانده بود. تفسیر دیگر مبنی بر گل آلود بودن منطقه و مناسب نبودن زمین برای حرکت تانکهاست. یک تفسیر هم می گوید که در این نقطه هیتلر می خواسته به همه نشان دهد که تصمیم گیرنده اصلی و نهائی نه ستاد ارتش که شخص خود اوست. اما مهمترین تفسیری که به واقعیت نزدیکتر است امید و قصد خدشه ناپذیر هیتلر به سازش با بریتانیای کبیر است. او می خواهد که با اینکار آخرین درب را بروی کنار آمدن با انگلیسیها باز نگه دارد. او می خواهد نشان دهد که المان دشمن بریتانیا نیست. کل حرکت او و یاران نزدیک به او را که دنبال کنیم نشانه های محکم این باور را در همه جا از کتاب "نبرد من" تا پرواز حیرت انگیز و باورنکردنی معاونش "رودلف هس" به خاک انگلستان در اوج جنگ را می توان به وضوح مشاهده کرد.

به هر تقدیر مستقل از هر تحلیل و تفسیری آنچه که تردید بر نمی دارد این است که "فرمان توقف" در نبرد دونکرک بزرگترین اشتباه تاریخ حیات سیاسی - نظامی هیتلر پیش از تهاجم به اتحاد شوروی می باشد. با این فرمان ساختار ارتش سلطنتی بریتانیا چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ نیروئی حفظ می گردد و اولین و آخرین فرصت حمله به انگلستان از دست می رود.

۱۰ جون ۴۰ ایتالیا نیز فرصت طلبانه به فرانسه اعلان جنگ می دهد. پاریس دو روز بعد تسلیم می شود و سربازان المانی در ۱۴ جون وارد شهر می گردند. ۱۷ جون پل رنو نخست وزیر فرانسه استعفاء می دهد و ژنرال دوگل با یک تحت البحری انگلیس به بریتانیا برده می شود. ۲۲ جون برای المانها یک روزه یادماندن است. در این روز نمایندگان فرانسه قرارداد کاپیتولاسیون کامل را امضاء می کنند. مهتر از خود قرارداد اما محل امضای آن است. هیتلر در همان نقطه ای پذیرای فرانسویان می شود که در جنگ پیش قرارداد تسلیم تحقیر آمیزی از سوی آنها و متفقینشان دیکته و به امضای طرف المانی رسیده بود. در همان جنگل کمپینی و در همان لکوموتیو معروف و بر سر همان میز. پاول اشمیت مترجم رسمی و خصوصی هیتلر در کتاب خاطراتش با اشاره به مذاکرات آن روز تاریخی می نویسد: " پیشوا تأکید کرد که او ابداً قصد تحقیر فرانسویان را ندارد و اکباً خواهان جلوگیری از تجدید دشمنیها است. المان تنها خواهان آنست که به بیعدالتیهای که در گذشته بر آن کشور تحمیل شده بود پایان دهد و شرایط یک صلح پایدار را فراهم سازد. او همچنین قصد ضبط ناوگان فرانسه و استفاده از آن علیه انگلستان را نیز ندارد".

در اینجا باز هم مخاطب اصلی دولت بریتانیاست. هیتلر همچنان امید دارد که انگلستان برای صلح پای پیش گذارد. پاسخ دولت فحیمه اما چندان به درازا نمی کشد. در روز سوم جولای نیروی هوایی سلطنتی با یک حمله غافلگیرانه کل ناوگان فرانسه که در بندر "مرس الکبیر" واقع در الجزایر لنگر انداخته است را بمباران و هزاران نفر از خدمه آن را به قتل می رساند. ژورنالیستی به نام "آلفرد فابره لوس" می نویسد: " شمار جاشوان فرانسوی که به دست انگلیسیها کشته شدند بیش از آنی بود که المانها تا آنزمان در جنگ کشته بودند". این بمباران دشمنی ژرفی را در فرانسه برمی انگیزد و کار مارشال پتن و همکاری حکومت ویشی با المان را اندکی ساده تر می کند. به دنبال تسلیم فرانسه در جنوب آن کشور حکومتی همسو با المان موسوم به دولت ویشی تشکیل می شود و شمال فرانسه به شمول پاریس نیز تحت اشغال مستقیم المان قرار می گیرد.

نیروی هوایی رایش پس از یک تعرض دیپلماتیک مبنی بر پیشنهاد صلح به بریتانیا (نطق هیتلر در ۱۹ جولای) که از سوی لندن رد می شود، حمله گسترده هوایی به انگلستان را در روز ۸ اگست آغاز می کند. بمباران بریتانیا به مدت ۶۷ روز بی وقفه ادامه می یابد. انگلستان البته در سایه نیروی هوایی خود از خطر نجات می یابد. ۱۵ هزار کشته و هزاران زخمی به ویژه در کاونتری حاصل این بمبارانهاست. به دنبال عدم موفقیت بمباران شهرها و صنایع انگلیس، المانها درست مثل سال ۱۹۱۷ اقدام به محاصره دریائی انگلستان می کنند. طلایه های بن بست در یک پیروزی در چشم انداز اندک اندک ظاهر می شوند.

**پایان بخش هفدهم - کتاب دوم ، ۲۱ اسفند [حوت] ۱۳۹۵**